



# فتح الآخرة

معروف بہ

صاحب کین جلیپوری

تصنیف لطیف جناب مولوی

تلمیذ جناب شمشاد کھنوی

باہتمام خاکسار

زیر نگرانی ناچیر علی حسین



[illegible]

1965-1966



۱۳۲۲  
۷۳۷  
M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE737

أَنَا مَدْرِيَّةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِنَا

الحمد لله والمنه که رساله متبرکه در مناقب جناب امیر علیه السلام بهتم تاریخی

فتوح الآسنة

معروف به

هفت بند منقبت

از تصنیف جناب محمد عبدالرزاق سبکسین جیل ری تلمیذ جناب شاد گلکنوی

مَطْبَعُ حَكِيمِ دَهْمِ وَاقِعُ كَوْنِ مَطْبُوعِ



الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسول  
محمد وآله واصحابه اجمعين الى يوم الدين

اما بعد خاكسار ذره بمقدار قلم صاحب نكته رس محمد عبد الرزاق سبکس قشيشي تنفي  
ابن منشي شيخ آملی بخش بن حاجي علاء الدين بن لوى محمد ابراهيم حرم كاپنوى طابك الله تراهم  
وجعل الجنة منوا هم بنجدات ارباب فهم وذكابصداوب التجا متمسك كه هفت بند  
ملا مختشم كاشي عليه الرحمه در مناقب مولا على كرم الله وجهه ديدم وحسب استغنى و كنه حقيقت  
آن وارسيدم - سبحان العجب هفت بند كه گفته بلكه لآنى فصاحت بلا نعت هفت - انا  
سخنوران دهر كس را چه يار اكر از عهد ستايش آن برآيد - و از شاعران عصر متفلس را چه مقدم  
كه در صفت مضامين حاله اش بلند پروازى نايده - خواستم كه در حين طرز هفت بند موزون  
كرده - ذريعه ثواب اخروى سازم و سر فخرت بلا اعلی برافزرم - ناگزير تقاضاى شوق  
طبيعت بر نظم آن دل نهادم - و بعد ختم بنجدات بعض احباب لائق و مستغفر فرستادم - آنها بوقول تعالى

و کجی و بختی وقت خود صرف کرده بعض جا ترسیم نمودند. و از بذل توجه خویش آبروی افکار  
 این هیچکاره افزودند. از آن بعد بر اے صلاح بخدمت حضرت استاذی مولانا مولوی  
 محمد عبدالاحد صاحب شمشاد لکهنوی مظهره العالی فرستادم. مرانه دعوی فارسی دانی  
 و نه خیال شهرت خویش خصوصاً درین دور که فارسی دانان چون کیسانایاب آق شعر  
 از طبع اهل دوران کم در نگاه ارباب دانش زبان فارسی بیده اجنبیت نگریسته می شود  
 و اقسام شعر و سخن مخالف طبع اصحاب منش می گردد. پس درین زمان در زبان فارسی  
 طبع آزمائی نمودن کار نیست بی سود و امر نیست بی فائده. لیکن حسن عقیدت جناب لای  
 ممدوح و امید حصول ثواب آخرت بران مجبور گرد که این نظم بیایه اتمام رسیده. و لائق  
 ملاحظه اصحاب دانش و ارباب فنش گردید. شکرگزاری آن بزرگواران که این منقبت  
 را از حلیه اصلاح محلی ساختند اندازه طاقت تحیف بیرون ست. و احسان آن  
 احباب که تقاریط بے بها و قطعات تاریخ و لغز افشاوند از حدوت این ضعیف  
 العباد افزون حضراتی که از الفاظ رنگین و معانی دلنشین در تقاریط و تواریخ عزت  
 افزائی این اذل دارین ساختند. رب العزت آنها را بقاصد دینی و دنیاوی رساند  
 و در دنیا خوش و خرم و در عقبی ممتاز و سرفراز گرداند. اکنون بخدمات ارباب فن  
 و اصحاب سخن التماس است که اگر لحاظ بشریت جای خطائی رفته باشد بذیل عفو بپوشند  
 و در اظهار آن نکوشند مصرع  
 بر کریمان کار بادشوار نیست



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## محدّول

هر که مولایش نبی مولایش باشی <sup>حدیث من گشت مولای فعلی مولای ۱۲</sup> یقین  
 مروه <sup>حسن و حسین ۱۲</sup> جنیان ریجائین <sup>توروح الامین</sup>  
 چون در خیر کشائی <sup>باب</sup> نه چرخ برین  
 امر تو محکم نموده رشته دین <sup>دین</sup> متین  
 نعره صور از نهیب <sup>چون</sup> گس قطنین  
 در که عالیت اجار و بکش <sup>مهر</sup> مبرین  
 حسن عین و لام و یا از طاق و آوا <sup>رسول ص ۱۲</sup> سین  
 دامن سعی <sup>علی ۱۲</sup> تو نعلت را نگار <sup>سین</sup>  
 نازش <sup>دلها</sup> ز نامت <sup>بچه</sup> خاتم <sup>نگین</sup>

ای که سودایت بد لها چون <sup>سود</sup> یاجازین  
 مهر جنیان <sup>بهر</sup> آل تو <sup>جن</sup> انس و ملک  
 زور بازو <sup>سید</sup> الهی اگر آری <sup>بکار</sup>  
 تنی تو بیرون <sup>فکند</sup> اصنام از بیت <sup>محرم</sup>  
 پیش شهباز عتبات <sup>بال</sup> هری <sup>بال</sup> شل  
 مہ بلا گردان <sup>ایوان</sup> رفیع <sup>الشان</sup> تو  
 ذات تو <sup>بیشیل</sup> بی همتاست <sup>افیض</sup> نبی  
 پاره پاره <sup>حبیب</sup> شرک از دست <sup>قهر</sup> تو <sup>شده</sup>  
 نازش <sup>گیتی</sup> ز مهر و نازش <sup>مهر</sup> از ضیا

<p>نور گیر از تاب انوار رخت خورشید ماه          و آیه امید قدمت باب جنت از ازل          و شنایت با کمال نطق وجودت صم و کم</p>	<p>سنبله از سنبلی زلف و وایت خنجر چین          چشم بر راه حجاب تو دائم جو رعین          اہل دل اہل دل اہل دل اہل فلک اہل زمین</p>
<p>غیر حق از کنہ ذات کیست کو آگہ بود          زان پس آگہ اگر باشد رسول اللہ بود</p>	
<h2>ہند دوم</h2>	
<p>کیست رسید ان گیتی صاحب سیف و فرس          نیست یارائی بیان در قدر عز و جاہ تو          جام کوثر از طفیل لطف تو باشد نصیب          جبذ اشان علوی شمسہ الیوان تو          بیتوشیدائے ترا در خلد باشد کے فراغ          گنج باد آورده پیش ہست مثل خاک ہیچ          پیش شمشیر جہان سوزت عدو خاکسری          کشور اسلام را بازوئے تو حصین          سرکشان در زیر پایت ہر جہد قلت ہند</p>	<p>لافتا مخصوص بہ ذات الایاتے توبس          با خدا ہمارا ز بودی با محمد صم نفس          و ز عطائے تو بود و بر باغ جنت شترس          فکر گردون سیر از نیمہ زمیں شد باز پس          گلشن فردوس گرد و بہر او نگ از نفس          ہر کہ با خاک درت دست قیامت کردس          آتش قہر خدا تیغ بود و دشمن چوس          ہر کاب آئندہ فتح و ظفر مثل عس          روے از قرآن الایت یہ پیچہ کس</p>

<p>چون تو هستی از بر ای عاصیان          ای شهنشاه بخت دل اسیرین باشد          این نداد از جن انس دم دوم و گس</p>	<p>نیت پاک از یوم پیش نیست غنی روزگار          غازه بادا بر زخم از خاک پاک وضعت          روز فتح قلعه خیبر زهر سوسد بلند</p>
<p>شیریزان شاه مردان قدرت پرزگار          لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار</p>	
<p>بند سوم</p>	
<p>چرخ گردنده زایا مے تو محور یافته          خویشتن را فارغ از خضر مسکن یافته          وز فروغت مهر خود را دوز پرور یافته          کان زخاش معدن کبریت اهر یافته          بخت او بیرنج و محنت گنج گوهر یافته          خفتش بیداری از حسن مقدر یافته          شش اکبر خویشتن را اسعد اکبر یافته          خویش را فلک فلک با حسن بر یافته          اگر غبار خاک را بهت بر سر افسر یافته</p>	<p>تاب از روے منیرت مهر انور یافته          بهر که با خوبی طالع شد گدای کوچه ات          ماه را مهر تو آورد از زوال اندک مال          خاکسار کوچه ات را گنجا باشد بیت          زانکه از کوی بخت مشت خرف و صد فیت          روضه پر نور تو آنکس که اند خواب دید          اختر روے سعیدت مافیه چون زحل          آفریم لطفت چو شید از پی تو انسان          بیش می تا بدرج خور از دگر سیارها</p>

فیض جو دو بزل تو از شرق گرفته تا بغرب از لب نشین لطفت جوئی شیرین موج زد مخزن علم لدنی سینه صافی تو	با خرمه یافته خورشید خاور یافته در طیفش خلد هم تنیم کوثر یافته علم کونین از جنابت زیب ز یور یافته
عقل اول کان بود هر علم و دانش رسب آه کند زانو پیشیت بهر تحصیل ادب	
بن چهارم	
ای که حسنین رفیع تو شمع دودمان مصطفی زینت محراب دین طاعت گز اقلبتین جبهه سایان در تورستگار اندازانل نخل قدت رونق گلزار فردوسین مشرق خورشید ایمان مطلع ماهقین گل ز گلزار هدای سرازیر باض کافون مسیط الراس چو آید کعبه قبله شد ایکه تار جنگ خیر فاتح بدر و حنین لال در میح و ثنائی تو زبان انس و جن	روئے که ریحانین تو تسکین جان مصطفی ایکه سرباپای داری شان شان مصطفی آستان حقیقت آستان مصطفی قامت سرور و ان گلستان مصطفی روئے با انوار تو آید بسان مصطفی عند لب خوشنوا از بوستان مصطفی رشک خلد آید کانت چن مکان مصطفی ناصر دین سرگروه عاشقان مصطفی بهر اوصاف تومی باید لسان مصطفی

وزلبانت شریمان از نهان مصطفی شد از اخلاف تو قائم خاندان مصطفی یک نگاه مرحمت سویم بجان مصطفی	سیرنپان حقیقت از زبانت کشکار یافته از دست همدت کار و بار دین واج تا نباشم مضطرب و اندیشه ناک از هول حشر
	رنگ تازه آید از الطاف تو بر روی من و اے بر من اے بر من گریه بینی سوسه من
<div style="text-align: center; border: 1px solid black; padding: 5px;"> <h2 style="margin: 0;">بند پنجم</h2> </div>	
مدح تو کرده خدایت یا امیر المومنین فوز خیزد از ولایت یا امیر المومنین جز خداوند که جایست یا امیر المومنین بهر اهلت هم برایست یا امیر المومنین پیش و پس بهر حمایت یا امیر المومنین چشمه بجز سخایت یا امیر المومنین آمد بهر هدایت یا امیر المومنین پُر گهر شد از عطایت یا امیر المومنین ساعده زور آزماست یا امیر المومنین	هست در قرآن شنایت یا امیر المومنین شمه از دشمنی با تست خسران اسب فرش پا انداز تو باشد علوی هر علا در کلام خویش ایزد آیه تطهیر اند داشتی در غزوه بدر و احد فوج ملک کوثر و تسنیم نزد حارثان نکته رس سا لکان را در طریقت تان تشویشی بود شد خیال و صف ذاتی چون بل از دو انگشت مبارک باب خمیر را بکند

<p>جان مال مرغ فدایت یا امیر المومنین          بردرت آمدگدایت یا امیر المومنین          می کند مار اکفایت یا امیر المومنین</p>	<p>معدن خلق عظیمه مخزن لطف عظیم          با هزاران چشم بر لطف سر از پا ساخته          گوشه چشم از ترحم ایچ باشد گاه گاه</p>
	<p>شور اهل حشر سازد گرم باز از ترا          رحمت تو کے خجل سازد دنگار ترا</p>
	<p>بششم</p>
<p>د فترت هر دو جهان فرست ز دیوان شماست          قصه خوربا این بزرگی بیزه خوان شماست          لیکن از اسکان میان دیگر امکان شماست          ان شاء الله کفی بالله در شان شماست          گلشن جنت گله از باغ فیضان شماست          در قیامت دست این عاصی دامن شماست          هر چه در وصف شما گویند شایان شماست          در همه جا خالق عالم تمسبان شماست          موجزن در هر دو عالم بحر احسان شماست</p>	<p>لوح خورشید و قمر و جبین ز فرمان شماست          اطلس خورشنگ گردون فرش فیض شماست          ذات عالی گو بظاہر آمده در ممکنات          مطلب من کنجی مولا با جدار هل آتی          کوثر و تسنیم مویج از یم فیض تو هست          نیست در دنیا اگر تپاے اقدس دسترس          چون نایبیت بود اندر کلام ایروی          داو حق فتح تبیین در غرورها از هر طرف          کیست که لطف نکشت از ورطه غم تنگ</p>

<p>اگر سلوئی شانه از نخل افادات تو هست          میج ممدوح خدا سرای اهل سخن          یک نگه از پشت آزار معاصی ادوا</p>	<p>کو کشت هم میوه از باغ عرفان شماس          بنده ناچیز بگیس هم نتوان شماس          اینک این رنجور هم محتاج دران شماس</p>
<p>خوش ترست از غیر در خویش پنهان آتن          ایک عقلی ست پنهان از طبیبان آتن</p>	
<p>بند مضموم</p>	
<p>اے ز نور عاضت آراسته دالسلام          اے ز روے تو بهار باغ عرفان زه تر          چون سول حق ترا با خود میی کرد ضم          گفت احب الخلق عند الله حبیب حق          اگر عیار کوے والایت رسد بر آسمان          با جراهایش ازین برتر ز فهم و فکر ما          مستشرقان باطل اتو کردی چون پنهان          خواجه اهل یقینی سرور دنیا و دین          آمدی نائب ز بهر نائب حق از ازل</p>	<p>گو هر یک ترا مولد بود بیت احرام          وے ز بوے تو معطر شخص ایمان شمام          چون نزد کونین باشی ذوالکرم ذوالاحترام          زانکه خلاق دو عالم با تو دار و حُب تمام          غازه بر عارض نماید ماه با فخر تمام          حق ز تو راضی و تو از مرضی حق شاد کام          شد مرتب کار وین از تیغ تیزت کلام          حامی شرع متینی حامی کفر و ظلام          کار عالم را بذات تو نباشد چون نظام</p>

<p>بر سرم روز جزا الطفت بود سایه کن  حاجت من کن و ابر شهید کربلا  مدحت تو چون بدیون گفت گوی من</p>	<p>کن قبول این آرزو تو شاه هستی من غلام  وز طفیل روح پاک دختر خیر الانام  خاشی از وصف تو حدنایت و اسلام</p>
<p>هر سحر که بیان گویند بر چرخ برین  روضه شاه نخت فردوسن باشد برترین</p>	



امير المؤمنين سيدنا علي الحيدر عقد هاعقد الحان او شاح من اللؤلؤ والرجا  
الفاطها عذاب خطا بها مستجاب معانيها حلوا للباب المنقى المطر هو انشا  
عين الانسان المحلى بحسن الاخلاق باللفظ الوفاق للولوى محمد  
عبد الرزاق صانه الله عن معاداة الافاق آفانه الله بفيوضه  
مدى عمره ويحري ليه جلاول بركات امير المؤمنين بامر -

هنا مقرط العالم البارع الواسع علما والرحيب عقلا المولوى محمد شبيب  
المعلم فى المدرستين رحمت الواقفة فى غار رفيعه رادام السرفوضه

الحمد لله الذى اولا بنا جنيل النعماء واروانا بقنيف الهباء والصلوة على من  
عجبت لديه الفضائل ووجبت به البلاء وعلى اله الكرم واصحابه النجباء  
اما بعد فانى معنت النظر فيما مدح به الملجأ السليلين وامير المؤمنين  
من تباهى به السيادة وفق شجر به الخلافة اعنى عليا رضى الله تعالى عنه فوجدت  
درل فريدة وجواهر صيفه اوروضة محضله وخميلة محضرة رؤيتها تفرج  
الغمة ونزوها تروى الغلة لله درك ايها الفاضل اللبيب والكاتب الاسير  
انما جعلت على جميل امرائه وذكىة القرية وطبعت على فنك تصفية وصحبة  
سليمه ولا مربة اناك فرعت الانداد وبرعت الاحجاد وانما اعجبت فيما املات  
واحدثت فيما اشرت واغربت فيما افضيت فلاجل ذلك قلما تجد النساك

نسجت علی منواله والقراحة سمحت بمناله فما حلی بیا ناک وما افصح لسانک  
فحن نسال الله المولى العظيم ان جازى بعبک الجمیل انذو والفضل الجسیم

صورة ما قرط المؤلف به العالم الكبير العزيز علماً والدقيق  
نظر أعبد الباقي الفضل الاعظم اوام استقباء

معا فی کامصباح تذکر بنورها اذا اشتد الاقلام یوماً صیرها بعداً اذا عدا الکرام کبیرها یعوض به الهدایک یوماً یشیرها خليفة اقوام الهدی وامیرها فضائل کاعیب بها فیضیرها وأبرء مما ینک عبیرها	فضا ید ذات الحسن ساوت سطورها انار الذی فاق الکرام بحجده واعنی به عبد الرزاق المجتهد علی انه اثنی علی شیخ الفقی علی المعالی کرم الله وجهه فرا دت علی حسن لها الحسن ثانیاً فزیته الرحمن بالخلق والجسد
---	---

چکیده قلم عالم با عمل عامل سنن خیر الرسل واعظ بے مثل مولوی  
ابو الصلاح محمد بشیر اللہ صاحب امام جمعة قصبة موضع عطیم گڑھ

الحمد لله الذی خلق الانسان وعلم البیان فاطهر به اندیش فیه ادراک  
الانس والجان وحده الله علی سید العذنان محمد صاحب لسیف السنان وعلی

أله وصحبه ذو المنن والاحسان وبعد فقد رأيت هذه القضايد الحسنات في  
 شأن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب تتابع عليه الرضوان فوجدتها كأنها دُرٌّ  
 ومرجان لم يطعمتهن أسن قباهم ولا جان ولم يبلغ إلى فكرة مؤلفها هذا الزمان  
 فكرة الانس والجان والحق أن هذه القضايد الحسنات أصنف في مدائح خاليتها من  
 التكلفات المستهجنة المستفحمة كما تكلف الملاك شي في قصائد في شأن أمير المؤمنين  
 رضي الله تعالى عنه بما هو بريء عنه فجزى الله المؤلف عبد الرزاق جزاء حسن فيه  
 كتبه خادم الطلاب بالصلاح محمد بشير الله واصل الله له ما يتمناه

هذا التقرن للفضل الكامل الفائق في العلوم العربية  
 ولعقلية مولانا غلام مصطفى السهرامي ادام الله بركاته

الحمد لله مبدع اصناف المبدائع وموسع الطواف الصنائع الذي وقَّع بشكر نعمه كل  
 منيب طائع احمد على احسانه الشائع وانعامه المتتابع واشهد ان لا اله الا الله  
 وحده لا شريك له شهادة مسكين لربوبيته خاضع واشهد ان محمدا عبده ورسوله  
 ارسله بنو ساطع وعلى اله الشموس الطالع واصحابه الانجم اللوامع وبعد هذا  
 فقد تصفحت هذا الكتاب سرحت طرفي في هذا النظم البليغ المستطاف وجدته على  
 ترتيب عجيب وسلو غريب منظوم بالعبارات الفارسية منظوم للمعاني المدحجية  
 لم ير لم يؤلف على مثاله ولم ينسج ناسج على منواله كيف لا ومؤلفه ناظمه من

بياحي به الفرزدق والبليد ويفخر به الدريد وابن لهيعة اعني به المولى محمد  
عبد الرزاق اح امر الله فيوضه في الافاق ولنعم ما قيل في شان هذه الرسالة الايقنة

هذا كتاب فاق في اقرانه	يسمى القول بكشفه وبيان
سفر جليل عبقري ما جد	سحر جلال جاء من سبحانه

فلما رايت هذا المنظم المسمى بفتح الازهر مشتملا على المناقب لعلي بن ابي طالب  
كرم الله وجهه فوجدته ما تشبهه الانفس وتلك الاعين وترغبه القلوب وتستلذ  
به الالسن والله ذكر المولى جعل الله بكرمه سبحانه مشكورا ونظمه في اعين الناس مقبولا  
ومشهورا وفعل الله حمدا كثيرا وسلم على سيدنا محمد تسليما موفيا واياه وصحبه المومنين  
الناس محشورا = العبد الفقير الى الله الاعلى المدعو بعلامه مصطفى عفي السهمي ولطائفه

تقريرا زجاء مع علوم حاوي نروع واصول مقبول الم
مولوي امين الله صاحب جليوري سلمه الله القوي

اما بعد الحمد والصلاة فاني قد نظرت الى ما فوج الازهرة الكتاب الذي  
انشده العالم الشاعر الكامل الماهر الفائق الباهر المولى محمد عبد الرزاق صاندا  
عن افات الافاق الجليوري صين عن شرور المعنوي والصوري في جده مما  
ينشط السامعين ويطرب المصغين ليس فيه شيء مما يقدح فيه القادحون و  
يؤثر عليه الموردون ولعمري منقبة جليل قد مهايت شر منها محبة صادقة و

مودّة خالصة لامير المؤمنين عيسى بن المسلمين علي بن ابي طالب وارجوان يكون  
مؤلفه من اخبر عنه سيّدنا شفيع المذنبين ورحمة للعالمين لعلي حيث قال من  
مات على حب علي بعد موته ختم الله له بالايان واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين  
حرره خادم العلماء مسكين مستكين محمد امين لله قادري خشتي غفر عن ذنوبه

تقرئ طيبيد قلم معجز رقم مخزوم جامع لفضائل مولانا مولوي حكيم محمد حسين صاحب  
مائل آله آبادي ثم جبل بن مري صانه اسعنى شرور المعنوي والاصوي

الحمد لله الذي خلق الانسان وعلمه البيان وارسل رسوله بالهدى دين الحق  
ليظهر على كل الاديان والصلوة على النبي الأُمّي الذي هدانا الى طريق الجنان و  
اخرجنا من هوى الضلالة والظنّيان وعلى آله واصحابه الذين هم حفظة الشريعة  
الغراء وترجمة القرآن اما بعد فيقول العبد الفقير محمد حسين بن مولانا  
عبد الرحمن العمري الفاروقي نسباً الخنفي القادري مشرباً ومذهباً عفا الله عنه في  
تصفيحتي في فتوح الآخرة التي صنفها خلد اديب الاريب الموصوف لسانه  
بالانطلاق الموسوم بمحمد عبدالرزاق يمدح فيها مناقب امير المؤمنين واما المتقين  
علي بن ابي طالب مظهر العجايب مصدر الغرائب كرم الله وجهه فوجدتها من جان  
الفصاحة والبلاغة معقوداً ومن اعناب خلد اديب غنقوداً استبغ الله  
على قائله اجر فايدخر له سعياً ذخراً بحق محمد وآله واصحابه الميامين يا رب العالمين

## وله فی الفارسی

ستایش جهان داور پاک را

که خشنود و آن پیکر خاک را

ستایش و نیایش مراد بیست و یک لفظ انسانی را بر دیو و علمه البیان آراسته - رحمتی که اکل الشکلین  
محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم را متابعت نمودن نشان این است <sup>که</sup> محمد حبیب خداوند پاک  
منور نامی است که تاسماک و شیوع دین و اسلام به هدایت اولاد و صاحبش رضی الله عنهم  
اجمعین گواه است اما بعد کج زبان ژولیده بیان احترام الدارین محمد حسین بن مولانا محمد حسن  
فاروقی نسبتا قادری مجددی مشربا اله آبادی وطن جلالی مری اقامه می گوید که درین ایام نیست  
انجام بر تراوش خامه گرامی سرفراز شاعران نامی جو لاناگاه محبت را فارس بلکه افسر خنای مجری  
محمد عبدالرزاق تخلص بیکس سلمه الله الاقدس نطی هفت بند و مناقب امیر المومنین  
منظره العجائب سیدنا علی بن ابی طالب کرم الله وجهه برنگ آمیزی صنایع پرداخت بطلال الدارین  
بهیچان گزاشت الحق نسخه ممتنع اجواب هر پیش حال صد کتاب محبوب طبع خاص عام مرغوب  
خواطر نام اگر چه کاشی علیه الرحمة نطی نوشت مگر این گل دیگر شکفت از هر عیوب پاک صاف از  
جله صنایع و بدایع ملویا فتم ایزد تعالی المصنف را از چشم زخم زنا و مومن و مصون را و  
تصنیفش را مقبول عالمیان گرداناد آمین - قطعه تاریخ

نوشت بیکس نطی بهیچ حضرت علی طالب

نظام زیبا فصاحت اعلی عبارت بلوغ بلاغت

برای این نظم روح افزا چون تاریخ گشت پیدا

ندای هفت شنید نائل محیط آفاق نظم بیکس

رنجته خامه فیض شامه ماهر روز شعرو سخن علامه زمین فصحا بلوغ ابلق  
بحر خرام مقول و منقول حاوی فروع و اصول حضرت استاد می لانا  
محمد عبد الاحد صاحب شمشاد و کهنوی فرنگی عالی منیر مدرسه چشمه رحمت غازی  
لازاله شمس فیوضه طالعه و بدور بر کانه لامعه

قطعه سال طبع هفت بنیک طالع مولوی محمد عبد الرزاق بکس سلمه

۳	۱	۹	۶
عبد رزاق شاعر نامی	هفت بکس نه بکس مرغوب		
هفت بند نوشت لاثانی	دادم اصلاح و شد پسند قلوب		
لفظ و معنی و هم تراکیبش	پاک دیدم ز شاعران مرغوب		
نظم آن شد پسند خاطر ما	اعتقادش زیاده از آن محبوب		
به طغیاس مدح بر آید	انچه باشد بخاطرش مرغوب		
به تقاضا سخت خواست زمین	به تاریخ قطع مطلب		
گفت شمشاد بهتر از خیش	هفت بند بدیع نامه خوب		

قطعه تاریخ متر شمشاد کلک جواهر سلک جامع الفضل و الکمال  
صدر نشین بزم سخن عالی جناب مولوی سید مظهر الحسن صاحب

تخصیلا از پیش نو آنزیری محشری جلیپور دامت برکاتم		
بکیس خوش لجه و محبوب من از دل جان هست این مرغوب من	دست او گفت کو مطلوب من گفتش تاریخ بے فرق زیاد	
از افادات سخنور یگانہ سر آمد شعرے زمانہ حاوی معقول و منقول جامع فروع و اصول عالیجناب مولانا مولوی حافظ محمد علی صاحب قاری صدیقی حنفی سرمدی وکیل عدالت منصفی غازی پور دام فضله		
نام تاریخی فتوح الآخرہ شایان آن گوهرش جوہر جیل بوہرست خوشترکان آن ہر کرا دل هست باشد بے شکلیں جان آن ملہم غیبی رسید و کرد کار آسان آن یا ورجا وید بکیس رحمت رحمان آن	ہفت بن منقبت در شان سیدنا علی ہست از بکیس کہ نامش عبد رزاق آمدہ خواندش ہر شعر شعرش رشتہ جان باقیم بہر سال طبع و تصنیفش چو قاری فکر و اشت گفت تاریخ از برے منقبت باشد ہین	
دیگر در سال عیسوی		
دشتائے حیدر سالار دین آمدہ از ہر نقطہ شایان این	گفت بکیس ہفت بن منقبت نام تاریخی فتوح الآخرہ	

<p>خواندم و دیدم سرای این کلام          بهر یکس عبد رزاق است اسم          از فتوح الآخرة هجریست سال          گفت ای قاری بگو این مصرع</p>	<p>نظم ملک و معیش در زمین          و ز جیل پورست آن مردگزین          در سیحی جستم از غیبی معین          مدح مولا زاد راه خوشترین</p>
<p>قطعه تاریخ از کلمات افکار بلبل بوستان سخنوری گوهر درج معنی پوری          مقبول بارگاه رب صمد جناب مولوی لعل محمد صاحب ناظر محکم دیوانی          جیل پور صنف شصتی مولوی مهتاب دادم مجده</p>	
<p>عبد رزاق یکس خوش فکر          هفت بند مناقب حیدر          هفت افلاک گشته سرسجود          سبع سیاره گردی کردند          هفت دوزخ پناه می جویند          وزن سبعة معلقه کم شد          لرزه افتدش هفت اندام          خواستم ماده پیر تاریخ          تا گمان شد بدل چنان القا</p>	<p>محمود در مدحت شه مردان          چون قلب بند کرد بادل و جان          بند شد ناطقه مدح آن          عاشقان چون گبر و مشوقان          ز آب مضمون آن در غلطان          چون مقابل شدند در میزان          زنده گرد و دو گر اگر حسان          کان بود حال نوید چنان          حیل و بخشش گناه - بخوان</p>

از رخیته قلم فیض تو ام عرفی زبان شیوا بیان ناشکیباظم بهر تامل می جنب  
منشی سید علی رضا صاحب ضایع پور حرره الله عن الحاقات الشهور

افزون گردید اعتبار دانش الحق که نموده است کار دانش افزود ز نشه اش خار دانش اورا گویند شمسور دانش گلدهسته معنی عیار دانش	از طبع کلام بکین نکته سرا در مدح امام هفت بندی گفته است نظمی در وصف سانی کوثر گفت یکران خرد بزر دانش ادا تاریخ بگفت ببل طبع رضا
---	---

دیگر

شد ز طبع خوش مطبوع جهان از فضل رب دشتائے ابن عم سرور امی لقب در زبان فارسی توصیف سلطان عرب گرد این نظم از بر نخبش بکین سبب منطبع شد هفت بند بکین عالی نسب	لے رضا این هفت بند در حدیث شاه بخند خوش مصنف و اذ مضمون آفرینی داده است کم کسی گفته چنین جز کاشی در حدیث سرا منسلک و مسلک احان شود روز جزا مصرع تاریخ طبعش سر زدا از طبع رضا
---	--

دیگر

که سپیم نغمه احسن شد از شش جهت بیرون برآمد چون کسی از عده مدح و صفت بیرون	رقم ده هفت بند بکین خوش احوال در حدیث عجب نظمی که از نظم فریاد باج می خواهد
--	--

پے تاریخ طبعش گوهر مقصد بہت آمد	رضا چون سبک لامع شد نظم وقت بیرون
	۱۳۳۱ھ
چو مطبوع گردید این ہفت بند رضا بہ تاریخ طبعش گفت	بہرج جناب علی علی ۱۳۳۱ھ
	دیگر
زا انطباع مناقب حیدر وادے مدح خوب طے کردہ قابل داد و ناظمان بود ست از شراب حصول کام مدام از شمیم نوازش حق باد دلکش تر از صبح کاشی باد بہ تاریخ طبع گفت رضا	گشت مشہور نام کاشی عصر خامہ خوش خرم کاشی عصر در سخن بقیہ نام کاشی عصر باد لبہ زیجام کاشی عصر عنبر آگین مشام کاشی عصر فرحت انگیز شام کاشی عصر ہفت بند از کلام کاشی عصر
از نتیجہ فکر ہر سپہر مخموری جناب نشی سید ظہور الحسین صاحب فروع سیتا پوری اوصلہ اللہ مدارج الاعالی	
چون نظم کرد بیکس خوش فکر ہفت بند از کلام اوست خامہ بہر از منقل	برودہ سبق ز مدح سرائان اسبق حقاکہ کارنامہ مانے ست ہر ورق

<p>طبعش نموده میل سوے سهل متنوع          بین السطور طرفه صفادارد و منور          از دست خویش صاد نماید و بی حرج          در بیج کالے ست که کرد این علم او          طبع فروغ گفت پے سال طبع آن</p>	<p>کرد اجتناب از سخن مشکل و ادق          شد از ضیاءش رنگ رخ آفتاب فق          حاصل شود اگر ز فلک گوید شفق          ز آگشت خویش سینہ ماه تمام شق          بی مثل هفت بند بحد و بی حق</p>
<p>نتیجہ فکر شاعر خوش کلام مخزن علم و تہذیب جناب منشی سید حسن رضا صاحب ادیب سیتا پوری ابن منشی سید علی رضا صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ</p>	
<p>شد طبع چو هفت بند بیکس          قسام ازل ہم از ازل داد          سلک گمرست یا کہ نظم ست          بنوشت ادیب بہتر از رخ</p>	<p>ظاہر گردید زور کلاش          ملک شعر و سخن بلاش          ہم سلک و خوش آب بلاش          گفتار فصیح و بی لکاش</p>
دیگر	
<p>بیکس چو زشت هفت بندی          مطبوع زمانہ گشت از طبع          این نظم بدیع و تغزونا در          آخر سوے فکر سال آن ففت</p>	<p>در منقبت امام جمہور          از باب بہان شدند سرور          با دایا رب ز چشم بد دور          در بیج چو شد ادیب مجبور</p>

	از مجنون فیض شد برون نور	چون ماده غداست تم ز بافت	
از شایخ افکار شاعر شیرین گفتار سخن علم و تمیز مجبی جناب مع لوی محمد عبدالعزیز صاحب تئینجراجن اسلامیه حسین رحمة الله عن الفساد و الشور			
"تاریخ منقبت علی"		"منقبت علی ولی اسد الغالب"	
از طبع ناچیز محمد عبدالعزیز عقی الله عنه منیر اجن اسلامیه پر بس جانور			
عبدالرزاق آنکه شهودست در لطف و قلم عنصری عصر هم سعوی و سبحان ز سن زان شده مقبول در بار حسین ابن امیر بالت غنیمی نوشته مصحف فوید عظیم		منبع جود و کرم هم صاحب خلق اقم گوهر بحر بلاغت لب لباب سخن هفت بند منقبت کرده موزون بی نظیر سال تاریخش عزیز از خامه عنبر شمیم	
قطعه تاریخ از نتیجه کشتا عزی شعور حافظ محمد عبد الشکور حسین لوری نقشه نویسن اور خور و مصنف			
بدرج علی شه لاقا اگلو- نسخم ناد رود لکشا		گرامی برادر چه خوش نظم کرد چو پرسند حافظ از تو سال طبع	

قطعہ تاریخ اُردو از تراوش طبع وقادزہن نقاد محب آلِ بجا دانشی سید  
اولاد حسین سجاد اکونٹنٹ گورنمنٹ پبلشنگ ہاؤس ناگپور تملیز جلال محمد

<p>ہی یہ اک تحفہ زمانِ حال یہ بیان کرتی ہے زبانِ حال نام رکھا ہے۔ ارمغانِ حال</p>	<p>فی زمانہ یہ ہفت بند ہر فرد وہ بیان ہے کہ ہر بیانِ شکل ہم نے سجاد اسکا ہجری مین</p>
دیگر	
<p>طیب ہے اور طاہر بکس کا ہفت بند لکھو۔ بہت ہی نادر بکس کا ہفت بند</p>	<p>سب کے پسند خاطر بکس کا ہفت بند سجاد کیون نقش کرتا ہے کے لیے ہے</p>
دیگر	
<p>ہو گیا روشن چراغِ آخرت مل گیا آخر سرِ باغِ آخرت اسکا ثمرہ دین گے باغِ آخرت ہو گیا حاصلِ سرِ باغِ آخرت</p>	<p>چھپ گیا سجاد بکس کا کلام آخرت کی منکر بکس کو جو تھی حکم حق سے قاسمِ خلد برین مل گیا وہ جسکی تھی ان کو تلاش</p>
<p>ہی یہ ہجری صنعت تبریع مین آفرین چشمِ چراغِ آخرت</p>	

## دیگر عیسوی

اُنکی زبان میں ہے ارشید و قند کا  
 قیدی ہر ایک دل ہر ایک کی کند کا  
 دیکھو تو مٹھ ارق قلم کے سب کا  
 عاشق ہر بند بند مرا - ہفت بند کا  
 لے شیخ ذکر کیا ہر ہماری پسند کا  
 یہ کام ہر خدا و نبی کی پسند کا  
 ہر انتخاب بند ہر اک ہفت بند کا

شیرین کلام حضرت بکس ہیں لا کلام  
 سحر حلال کیے سخن کو تو ہر بجا  
 جو لانیان دکھائی ہیں کاغذ پر کسطح  
 ہر بند بند میں مرے اس نظم کی ولا  
 سادات ہیں ثنائے علی پر خدا ہیں ہم  
 یہ ہفت بند سائے زمانے کو ہر پسند  
 سچا و منتخب ہر یہ تاریخ عیسوی

## سال بنگلہ و صنعت منقوٹ

مرحبا کیا کام ہے - اسکی جزا کے کردگار  
 الفت آل نبی ہر بند سے ہر آشکار  
 خویون کا آپ کی وہ کرنیں سکتا شمار  
 مولس و مہم تھے اُسکے آپ ہی لیل و نہار  
 ہوں تم کیا کیا نہیں اوصاف کچھ تو میں چل  
 ماہرہ راز طریقت - عابد شب زندہ دار

جہذا کیا حضرت بکس نے لکھا ہفت  
 سب ہر ظاہر جو صنعت کا ہر حسن اعتقاد  
 آپ سے سچا و کودت سے ہر حال نیاز  
 جبہ تھا بیتول میں ہر دم ہے پیراں حال  
 آپ کی تعریف میں قاصر زبان ملک ہر  
 عالم علم شریعت حامل شریعتین

<p>صوفی صافی ضمیر صاحب صدق صفا          خوش دل خوش خلق خوش خوش ناو خوش خیال          شاعر شیرین سخن شیرین بیان شیرین بیان          قاعدہ دان عروض و ناظم نظم صحیح          مردان کشف روحی عامل معمول از          بے تبراشیوہ پاک امیر المومنین          بعد کاشی کے لکھا بمثل ایسا ہفت بند          اپنے اپنے رنگ میں تازہ ہر ہر مضمون کا پھول          بند کا ہر لفظ سچے حال کی تصویر پر          یوں رقم کی ہر شجاعت لفظ بول اٹھتے تھو          مدح پاک مصطفیٰ بھی مرتضیٰ کے ساتھ          سال بنگلہ حروف منقوط میں یہ سجاد و لکھ</p>	<p>صاف - ظاہر پاک - باطن اہل طاعت گنج          عاقل و منصف مزاج و نیک طینت نیک کار          واقف ارکان شعر و شاعری - جادو نگار          منشی فن تواریخ و فصیح و نامدار          قانع و پابند فتنہ و دیندار و پردار          بے تعصب سنی و یار طریق چار یار          زندہ وہ ہوتے تو بیتے داد ہو کر پیرار          ہر فصاحت کی بلاغت کی سلاست کی ہمار          کیا و لائے مرتضیٰ ہر واہ تحسین صد ہزار          لَا قَاتِلَ إِلَّا غِبَالُ لَا سَيْفَ إِلَّا ذَوِ الْقَرَار          روح و قالب منقبت کے جسم میں ہر آشکار          وصف ہزار مدینہ مدح شاہ و دولتدار</p>
---	---

### دیگر قصے

<p>کیا بکس نے نہت بند جو نظم          اسکو پڑیے بطر تحت اللفظ          جسکو ہر فرد شعر و عشق علی</p>	<p>ذاکرون پر یہ عین احسان ہر          ہر سخن فہم اسکا خوان ہر          ہر بن موسیٰ وہ ثنا خوان ہر</p>
--	---

قلب سجاد سے ہوا روشن	سال فضلی - چراغ ایمان ہر
سمیت بکرمی در صفت منقوط	
ہوئی جب یہ تصنیف جلوہ نما ہوئی دو ستون پر صفت اسکی فرض یہ تصنیف ایمان کی ہر سند دم نزع یہ دست امداد ہر بروز قیامت پئے مومنین صفت اسین شاہ ولایت کی کر وہ مداح حق اور مدوح حق نبی و علی ہر دو نسبت ہم جو کی فکر تارخ سجاد نے	ہر اک شخص اسے دیکھ کر خوش ہوا لکھا سب نے جو جس سے ممکن ہوا صحیفہ ہے آزادی نار کا چراغ لمحہ ہر فضل خدا نوشتہ ہر یہ گلشن خلد کا جو مولا ہر سب کا ہر اسکی ثنا صفات اُسکے انسان کیا ہوں ادا بہت خوب ہر یہ کسی نے کہا کہا ہر لطف غیب نے مشفقاً
سر حرف منقوط سمت کا سال رقم کرے - نذر علی مرتضیٰ ۱۹ بکرمی	
تمام شد	

# عرض خاص



یہ کوئی نہیں کہہ سکتا کہ ہمارے پریس سے اچھا دنیا میں دوسرا پریس نہیں چھاپتا ہے۔ کیتانی کا دعویٰ جو لوگ کرتے ہیں وہ ہمیشہ نقصان اٹھاتے ہیں

ہمارے پریس کو جاری ہوئے ابھی جمعہ جمعہ آٹھ دن۔ یا یوں کہیے آٹھ سال گئے ہیں۔ اس سال میں ہم نے یہ کوشش کی کہ اخبار اور پریس کے کام کے نمونے ملک میں تقسیم کیے جائیں۔ یہ محض خدا کا فضل ہے کہ مشرق نے جہنیتا جنار ہونے کے ملک کے سامنے خود کو ذلیل نہیں کیا۔ اس نے تمام اقوام مذہب میں اتفاق پھیلانے اور حکومت رعایا میں یکجہتی پیدا کرنے کی کوشش کی۔ کج ہم دیکھ رہے ہیں کہ یہی صد اہم طرف سے آرہی ہے کہ مشرق جہنیتا جنار کے تمام اقوام کا وکیل ہے۔ جہنیتا لکھائی چھپائی حجم کے چار روپیہ کی قیمت سے کوئی فائدہ ہم کو اب تک نہیں ہوا۔

پریس کے کام کے نمونے جو ملک میں پیش کیے گئے ہیں اس میں ہم کو خفت نہیں ہوئی۔ اور خدا کا شکر ہے کہ ہم اب تک سرخرو رہے۔

حداائق البیان - کلام الملوک (ہر بائیس نو اب صاحب درامپو کی تقریریں) ارشادات - (ہر آٹھ سو چار سو کاٹھ پوٹ کی تقریریں) - ارشاد - (ہر آٹھ سو چار سو کاٹھ پوٹ کی تقریریں) اور یہ کتاب جو آپ کے سامنے ہے۔ العرفان جو زیر طبع ہے۔ چند نمونے ہیں جنکو دیکھا آپ کام کی نسبت بھی بری رائے قائم فرما سکتے ہیں۔ یہ تمام کام منشی علی حسین صاحب لکھنوی کی زیر نگرانی ہوئے ہیں جنکو ہمارے مطبع کے سوا کسی سے تعلق نہیں ہا۔ وہ ایک ذہین اور قابل کارپرداز ہیں۔ اور یہ تمام کام انکی ذہانت کا نمونہ ہیں۔ حداائق البیان قیمت ۵۰۰ - ارشادات کی قیمت ۲۰۰ - ارشاد کی قیمت ۳۰۰ - اس کتاب کی قیمت ۵۰۰ - العرفان بھی زیر طبع ہے۔ کلام الملوک کی کوئی جلد ہمارے پاس نہیں ہے اگر ضرورت ہو تو ہمارے نو اب صاحب درامپو سے درخواست کرنے میں شک نہیں ہے۔ خادم ملک قوم حکیم برہم گورو کھپور



حق تصنیف منقبت

حضرت مصطفیٰ بن حکیم برہم کو عطا کر دیا

لہذا کوئی صاحب بغیر اجازت سے اس کو چھپان

جن اصحاب کو ضرورت ہو ایک قیمت بھیج کر

مصطفیٰ حکیم برہم کو رکھو پست منگو لیں



This book was taken from the Library on the  
date last stamped. A fine of 1 anna will be  
charged for each day the book is kept over  
time.

8/2/4

19150104

436

ب ۸۸۸  
۱۵۶/۱۹۱۵۵۱۵۶  
مفت بنیاد

Date	No	Date	No.
	28/10		